

فلسفه دین، دوره ۱۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳

صفحات ۳۷۰-۳۴۹

فلسفه جهاد در «داستان طالوت و جالوت» از دیدگاه قرآن کریم

سیداسحاق حسینی کوهساری*

استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۲۶)

چکیده

قصه طالوت و جالوت در قرآن کریم، همچون دیگر قصه‌های ذکر شده در قرآن، حاوی عمیق‌ترین مسائل فلسفی، اجتماعی، جامعه‌شناسی، اقتصادی، سیاسی، روان‌شناسی و حقوقی با بیانی شیوا و هنری است. با این مقاله در صدد تحلیل و بررسی «فلسفه جهاد» از دیدگاه قرآن هستیم که در داستان «طالوت و جالوت» با بیان هنری ذکر شده است. در این مقاله، اصول «فلسفه جهاد و مبارزه» در ده مورد بیان شده است که عبارتند از: نفی اشرافی‌گری، اثبات لزوم مشروعیت الهی، لزوم رهبری، اتمام حجت با معاندان و... که به عقیده نگارنده، با تأمل در این آیات و درس‌آموزی از آنها می‌توان این اصول را در هر برهه‌ای از زمان، به‌کار بست و با ولایت‌مداری بیان شده در این آیات، از گمراهی و ضلالت، نجات یافت و در مسیر رویش‌ها و ریزش‌های حاصل از امتحانات الهی سربلند بود.

واژگان کلیدی

اشراف، جالوت، جهاد، طالوت، فلسفه جهاد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

قرآن، هنر الهی است که در این هنر، پروردگار خبیر، با بهره‌وری از تمام رموز و فنون روانی و رسایی، با شیواترین و روان‌ترین سخن، با زیبایی و هنر در حد اعجاز، پیامش را ابلاغ کرده است. به نحوی که نه تنها دیگران از آوردن مانند آن عاجز ماندند، بلکه این کتاب، معیار و میزان ادبیات عرب قرار گرفت که این مزیت در هیچ زبانی از زبان‌های دنیا نیست. «صبحی صالح، ۱۳۶۱: ۷۴». بدیهی است که اسلام نه مکتب جامعه‌شناسی است و نه فلسفه تاریخ و قرآن کریم نیز نه کتاب تاریخ است و نه مجموعه داستان‌های تخیلی. بلکه کتاب نفوذناپذیری است که باطل از هیچ سو در آن راه نداشته است، بلکه به تصریح خود قرآن، کلام خداست و جز حق نمی‌گوید و ماورای حق، چیزی جز باطل نیست (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۶۵-۱۶۷).

در کتاب آسمانی اسلام هیچ مطلب اجتماعی یا تاریخی با زبان معمول جامعه‌شناسی یا فلسفه تاریخ طرح نشده است، همچنانکه هیچ مطلب دیگر اخلاقی، فقهی، فلسفی و غیره با زبان معمول و در لفافه اصطلاحات رایج و تقسیم‌بندی‌های مرسوم بیان نشده است. در عین حال مسائل زیادی از آن علوم کاملاً استنباط‌پذیر و استخراج‌شدنی است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۲۸).

از سوی دیگر، شک نداریم که تمام قصص قرآن، همان‌گونه که قرآن نقل کرده، عین واقعیت است، داستانی که قرآن نقل می‌کند، بعد از آن نیازی به یافتن تأییدی در میان تواریخ دنیا نیست (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۲۳ و ۱۲۴).

داستان طالوت و جالوت نیز در قرآن، در عین حال که داستان واقعی محسوب می‌شود، ولی هنر الهی قصه این است که در کنار بیان اصل داستان، عمیق‌ترین «فلسفه جهاد» را نشان می‌دهد که در این مقاله موضوع مذکور تحلیل شده است. در آغاز، اشراف و بزرگان «ملاها» به فکر مبارزه می‌افتند و برای جبران «خلأ مشروعی» به پیامبر ﷺ مراجعه

می‌کنند، زیرا جهاد بدون رهبری امکان ندارد. ولی پیامبر ﷺ با آینده‌نگری، «اتمام حجت» و درخواست «بیعت» می‌کند. پس از معرفی طالوت، از آنجا که معیار ارزشی حکومت در نزد اشراف «سرمایه و اشرافیت» بود، از پذیرش طالوت سر باز زدند، حال آنکه معیار گزینش الهی، «توان علمی و جسمی» است که «امدادهای غیبی» را پشت‌سر دارد. طالوت لشکریان را آزمون کرد، ولی «اکثریت» آنها مردود شدند و «اقلیت مقبول»، که به پیروزی امید داشتند و «صبر و مقاومت» از خدا درخواست کردند، جالوتیان را به «هزیمت» رساندند.

در این مقاله پس از ذکر اصل داستان از قرآن، به تفسیر و تحلیل فلسفه جهاد خواهیم پرداخت.

۲. مفهوم جهاد در قرآن

واژه جهاد از ریشه «جَهَد» به معنای توان، طاقت و کوشش یا از ریشه «جَهْد» به معنای مشقت و رنج، گرفته شده است. راغب می‌گوید: «الْجِهَادُ اسْتِفْرَاحُ الْوُسْعِ فِي مُدَافَعَةِ الْعَدُوِّ» جهاد نهایت کوشش در مقابله با دشمن است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۰۱) و شاید در معنای جهاد هر دو ریشه منظور باشد، یعنی به کار بردن حداکثر توان و کوشش همراه با تحمل رنج و مشقت در رویارویی با دشمن.

در اصطلاح، جهاد، یک معنای عام دارد و یک معنای خاص؛ که در معنای عام خود عبارت است از «بذل النفس و المال و الوسع فی اعلاء کلمه الاسلام و اقامه شعائر الایمان» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱: ۳). یعنی تقدیم کردن جان و مال در راه سرافرازی اسلام و برپایی شعائر دینی.

دامنه جهاد در این تعریف، آنقدر وسیع است که جنگ در راه خدا، جهاد با نفس، امر به معروف و نهی از منکر، و مانند آن را شامل می‌شود و در قرآن، آیاتی همچون «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا» (عنکبوت: ۶۹) اشاره به این معنای از جهاد دارد، یعنی «و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً هدایتشان خواهیم کرد».

اما جهاد به معنای خاص عبارت است از «بذل النفس و ما يتوقف عليه من المال محاربه المشركين او الباغين على وجه المخصوص» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱: ۳). یعنی انسان در جنگ با مشرکان و اهل بغی، جان و مال خود را به گونه‌ای مخصوص تقدیم کند. خدای متعال می‌فرماید: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» (توبه: ۷۳ و تحریم: ۹). ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت گیر. معنای مورد نظر از جهاد در داستان طالوت و جالوت، نیز معنای خاص آن است. گرچه می‌توان آنجایی که سخن از امتحان الهی و مقابله با نفس و هواهای نفسانی است را به معنای عام جهاد نیز حمل کرد.

۳. طالوت کیست؟

«طالوت» اسم غیر عربی (عبری یا سریانی) و «عَلَم» است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲۰) و در لغت به معنای مطلوب و نام «شاؤل بن قیس» از نوادگان بنیامین فرزند یعقوب نبی (ﷺ) است (هاکس، ۱۹۲۸: ۵۱۱). وی اولین پادشاه بنی اسرائیل است که در بعضی علوم متبحر و دارای جثه‌ای بزرگ، خوش‌هیکل، قوی، قهرمان و شجاع بوده است (شبستری، ۱۳۷۹: ۵۳۱).

نام طالوت دو بار در قرآن آمده است، وی ابتدا شهرتی نداشت و در مصر با پدرش در یکی از دهکده‌های ساحل رودخانه زندگی می‌کرد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۶۷). نقل است بنی اسرائیل بعد از درگذشت موسی (ﷺ) مرتکب گناهان شدند و از فرمان خدا سرپیچی می‌کردند، خداوند به همین جرم شخصی به نام جالوت را بر ایشان مسلط کرد، وی بنی اسرائیل را آزار می‌داد و آنها را از سرزمینشان بیرون می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۴۴۹) احکام تورات را فرو می‌گذاشت و از مردم باج می‌گرفت، سرانجام خداوند شمعون یا اشموئیل را بر بنی اسرائیل به پیامبری برگزید (جوادی، ۱۳۸۳: ۴۵۲). بنی اسرائیل از او خواستند تا رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او با دشمن نبرد کنند و عزت از دست‌رفته خود را بازیابند و او طالوت را به فرمان خداوند، رهبر آنان قرار داد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۶۶).

۴. داستان طالوت و جالوت در قرآن

هنگامی که بنی اسرائیل از شریعت خود منحرف شدند و اخلاق و رفتار خویش را تغییر دادند، بر اثر گیر و دارهایی تابوت عهد^۱ را از دست دادند و با از دست رفتن این صندوق، شیرازه اتحاد و وحدت بنی اسرائیل نیز از هم پاشید و دچار ذلت شدند. سال‌ها به‌همین وضع به‌سر بردند، تا زمان سموئیل^۲ یکی از پیامبران بنی اسرائیل فرا رسید، عده‌ای از بنی اسرائیل به او متوسل شدند تا آنها را از بدبختی و ذلت نجات دهد. آنها از سموئیل خواستند تا بزرگی را برگزیند که ریاست بنی اسرائیل را به او واگذار کنند، شاید به این وسیله بر دشمن ظفر یابند و نصرت الهی نصیبشان شود.

سموئیل با اصرار بنی اسرائیل، از خدا درخواست یاری کرد و خداوند، طالوت را به سلطنت آنها برگزید. طالوت مردی نیرومند، خوش‌اندام و قوی هیکل بود. چشم‌های درخشان او حکایت از قلبی زیرک و دلی جوان داشت، اما مشهور و معروف نبود، در دهکده خویش به همراه پدر به دامداری و کشاورزی مشغول بود. بنی اسرائیل از این واقعه سخت

۱. صندوق عهد یا تابوت، حاوی الواحی بود که متعلق به موسی و برادرش هارون علیهماالسلام بود. و از جانب خداوند بر آنان نازل شده بود و بر دوش فرشتگان حمل می‌شد (بقره: ۲۴۸). عهد نعمتی از نعمت‌های خدا در بین بنی اسرائیل بود، این صندوق همیشه همراه بنی اسرائیل بود و به آنها قوت قلب و ثبات قدم می‌داد و آثار عجیبی به همراه داشت. هرگاه بنی اسرائیل می‌خواستند با دشمن خود به جنگ پردازند یا در صحنه نبرد حاضر شوند، این صندوق را پیشاپیش لشکر و در صفوف مقدم قرار می‌دادند و در این حال قلب آنها از دلهره و اضطراب آسوده می‌شد و اطمینان خاطر پیدا می‌کردند و در عوض در میان دشمنانشان ترس و اضطراب ایجاد می‌شد، زیرا خداوند این رمز عجیب و امتیاز استثنایی را در نهاد آن قرار داده بود.

۲. در اینکه این پیامبر چه کسی بوده و نامش چیست، سه قول نقل شده است:

الف. «شمعون» مادر شمعون فرزند نداشت و از خدا خواست که به او فرزندی عنایت کند و خدا به او فرزندی داد که نامش را شمعون نهادند و او شمعون بن صفیه از اولاد لای بن یعقوب است «سُدی»؛

ب. «یوشع بن نون» بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب «قُتاده»؛

ج. «اشموئیل» که به عربی «اسماعیل» می‌شود «از بیشتر مفسران و از امام باقر (علیه السلام) طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲:

متحیر شدند و آنچنان آثار اکراه و انکار در صورتشان آشکار شد که نمی‌توانستند سخن بگویند، زیرا آنها می‌دانستند که طالوت از گمنام‌ترین و فقیرترین افراد بنی‌اسرائیل است. با این حال، بنی‌اسرائیل طبق گفتار سموئیل از شهر خارج شدند و صندوق عهد را یافتند. به محض مشاهده صندوق، آرامش و اطمینان بر قلبشان سایه افکند و پس از آنکه علامت سلطنت طالوت واضح شد، با وی پیمان وفاداری بستند و با حکومت و سلطنت او بیعت کردند.

طالوت، در فرماندهی جنگ تدبیر صحیحی اتخاذ و عقل، اراده، زیرکی و هوش خود را آشکار کرد. اما چون دید برخی سران و افراد سپاه در کار ریاست او شک و تردید و در مورد سلطنت او اعتراض دارند، تصمیم گرفت موقعیت خود را بررسی و آنها را امتحان کند، تا مبادا به هنگام نبرد و برافراشته شدن پرچم‌ها دست از وی بردارند و از صحنه نبرد فرار کنند، لذا به بنی‌اسرائیل گفت: به زودی به نهر آبی می‌رسیم، هر کس بردبار است و مرا اطاعت می‌کند، باید فقط یک کف آب بیاشامد تا صداقت و صمیمیت خود را به من نشان دهد. ولی هر کس که بیش از این مقدار آب نوشید، از دستور من تجاوز کرده است و از من نیست.

چون لشکر به نهر آب رسید، آنچه طالوت از آن بیم داشت تحقق یافت، زیرا به جز تعداد انگشت‌شماری، بقیه سپاهیان بیش از حد، آب نوشیدند و این عده معدود، بردباران مؤمن و دوستان صادق و بی‌ریای طالوت بودند. به این ترتیب سربازان طالوت به دو دسته تقسیم شدند، گروه کثیری بی‌اراده و سست‌عنصر و گروه اندکی مقتدر و مصمم. ولی طالوت دوستان بی‌ریای خود را برای جنگ آماده کرد و با افراد سست‌عنصر سخنی نگفت و به اتفاق مجاهدان خالص برای مبارزه با دشمن و جنگ در راه خدا آماده شد.

آنگاه که بنی‌اسرائیل به میدان رزم شتافتند و آماده نبرد شدند، نگاهی به صف دشمنان خویش افکندند و آنها را مردانی سلحشور دیدند. در این هنگام، سربازان طالوت دو دسته شدند: دسته‌ای دچار ضعف روحی شدید شدند و ترس، وجود آنها را فرا گرفت و دسته

دیگر، صابر و استوار ماندند. این دسته بودند که قلبشان از ایمان سرشار و دل‌هایشان به نور ایمان روشن شده بود و آماده مرگ و جانبازی بودند، از کثرت سپاه دشمن و قلت تعداد خود نهراسیدند و با نیروی الهی خویش بر دشمن پیروز شدند.

۵. فلسفه جهاد در داستان طالوت و جالوت

برخی شبهه‌ای را در فلسفه و هدف جهاد مطرح می‌کنند که به تعبیر شهید مطهری این اشکال‌کنندگان «می‌گویند: جهادهای اسلامی همه جهاد تکمیل عقیده بود. برای این بود که اسلام را به زور تحمیل بکنند و اسلام هم به زور تحمیل شد. می‌گویند جهاد با یک اصل عمومی حقوق بشر به نام آزادی عقیده، مغایرت دارد» (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۲).

در حالی که اشکال مخالفان در صورتی صحیح است که انگیزه جنگ، تجاوز به حقوق دیگران و تلاش برای سلطه پیدا کردن بر سرزمین، جان یا مال مردم باشد که چنین امری چه به وسیله جنگ باشد یا غیر آن، به هیچ وجه با دین سازگار نیست و قرآن مجید همراه با ابلاغ جهاد از آن نهی کرده است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)

اما اگر هدف دفاع و واکنش در برابر تهاجم دشمن بود، چنین جنگی نه تنها مردود و ناشایست نیست، بلکه به شهادت همه عقلا یک ضرورت زندگی بشر است و اصل دفاع قبل از آنکه قانونی دینی باشد، امری فطری است.

در ادامه، برخی از ابعاد فلسفه جهاد را بر اساس داستان طالوت و جالوت در قرآن بیان

می‌کنیم:

۱.۵. نفی اشرافی‌گری

در ابتدای داستان، قرآن از اشراف با واژه «مألاً» نام می‌برد که خواستار جهاد با دشمن شدند. «مألاً» در لغت به معنای اشیا یا اشخاصی است که چشم را پر می‌کند «یملؤون العیون» و شگفتی بیننده را بر می‌انگیزد، به همین دلیل به جمعیت زیادی که دارای رأی و عقیده واحدی باشند، مألاً گفته می‌شود، و نیز به اشراف و بزرگان هر قوم و ملتی «مألاً» می‌گویند،

زیرا هر کدام از این دو گروه، به دلیل کمیت یا کیفیت خاص خود چشم بیننده را پر می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۳۵).

اما همان‌گونه که ادامه داستان نشان می‌دهد، ملأها و روشنفکران در آغاز با توجه به زمینه اجتماعی، به فکر مبارزه می‌افتند؛ ولی در میدان عمل از قافله رزمندگان جدا می‌شوند و به صف قاعدان می‌پیوندند: «قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ كُفْرًا أَنْ تَقَاتِلُوا»

این آیه نشانگر پیش‌بینی عملکرد اشراف در آینده است، پیغمبر خدا از روی توجه روحانی یا به‌طور طبیعی و با توجه به فطانت خود، اظهار کرد که اگر حکم قتال برای شما نوشته شود، آیا شما راه عافیت‌طلبی و ترک قتال و جهاد را در پیش نمی‌گیرید؟

یا در آیه دیگری که نخستین اعتراض و پیمان‌شکنی بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (ﷺ) را آورده، بیان می‌کند که گرچه اشراف بنی اسرائیل از پیامبرشان فرمانده نظامی برای رهبری جنگ خواستند: «مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» لیکن در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند: «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!

در روایت آمده که نبوت در دودمان «لاوی» و سلطنت در دودمان «حضرت یوسف» بود و طالوت از نسل «بنیامین» برادر یوسف بود که نه از دودمان نبوت بود و نه از دودمان سلطنت، لذا بنی اسرائیل لب به اعتراض گشودند: «و كانت النبوة في ولد لاوي و الملك في ولد يوسف، و كان طالوت من ولد ابن يامين أخو يوسف لأمه، لم يكن من بيت النبوة و لا من بيت المملكة» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۴۶).

لذا معلوم می‌شود که او علاوه بر فرمانده نظامی، سلطان آنان نیز قرار گرفت. در واقع، این گروه اشراف و نخبه به خداوند هم اعتراض کردند که چرا نبوت و امامت را به اشراف عطا نکرده است؟ زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسان‌ها، مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود و تصور می‌کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها، مقرب‌ترین مردم به درگاه خداوند هستند، پس تعجب می‌کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی،

چرا به این گونه افراد نازل نشده است؟ و بر عکس، بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد ﷺ نازل شده است؟ نظام ارزشی نادرست، چنین استنباطی هم به دنبال دارد، که گاه حقایق را کاملاً واژگون نشان می‌دهد.

بر این اساس است که گفته‌اند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم» «وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ - أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (زخرف: ۳۱-۳۲).

۲.۵. لزوم مشروعیت الهی در جهاد

با توجه به اینکه سیاق آیات بعدی نشانگر آن است که اشراف، خودشان اهل مبارزه نیستند و در صف «قاعدان» خواهند بود، پرسشی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند، این است که چرا پیشنهاد تعیین رهبری را نزد پیامبر عصر خویش «شموئیل یا اسماعیل» می‌برند؟ پاسخ این است که بزرگ‌ترین مشکل اشراف، فقدان مشروعیت نزد عامه مردم است، که نه زیانشان را بلدند، نه با مردم، همسفره و همسفرند، نه رنجشان را چشیده‌اند، نه آنان را در عمل درک کرده‌اند. بر این اساس مراجعه آنها به پیامبران و رهبران روحانی، نوعاً برای کسب و جاهت و مشروعیت نزد عامه است. هدف آنان از درخواست فرمانده، پذیرش رهبری نبود، بلکه به دنبال کسب مشروعیت برای ارجاع رهبری به خودشان بودند و زمانی که به هدفشان نرسیدند، به ایرادات «بنی اسرائیلی» روی آوردند.

حال آنکه مطابق آیه «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»، انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بود و شاید جمله «قد بعث» (برانگیخت) اشاره به حوادث غیرمنتظره‌ای دارد که طالوت را به شهر آن پیامبر ﷺ و مجلس او کشاند و این انتخاب الهی صورت گرفت. همچنین از تعبیر «ملکا» چنین بر می‌آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود «مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۳۲».

و پیامبر به آنها فرمود: خدا طالوت را انتخاب کرده است و خدا هر کس را که بخواهد، به پادشاهی و فرمانروایی انتخاب می‌کند و او وسعت‌دهنده و آگاه است.

۳.۵. لزوم رهبری در جهاد

«ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

درباره علت مراجعه به پیامبر، به نقل از طبرسی سه علت ذکر شده است:

۱. ستمگران و جباران پس از آنکه بر بنی اسرائیل غلبه یافتند و قسمت بیشتر شهر و دیار آنان را گرفتند، فرزندانشان را اسیر و خود آنها را ذلیل کردند، به سبب اینکه آنان عهد و پیمان خدا را فراموش کرده بودند و گناهان در میان آنها زیاد شده بود و پیامبری نداشتند. پس خداوند «اشمویل» پیامبر را برای آنان فرستاد، آنان به او گفتند: اگر راست می‌گویی برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا بجنگیم و این نشانه نبوت و پیامبری توست.

۲. آنان می‌خواستند با «عمالقه» جنگ کنند، پس درخواست پادشاهی کردند که امیر آنان شود و در سایه قدرت او تمامی آنان متحد و حالشان منظم شود و در جنگ با دشمن پیروز شوند.

۳. خداوند «اشموئیل» پیامبر را برای اینان فرستاد و «چهل سال» به بهترین صورت گذراندند تا مسئله جالوت و عمالقه پیش آمد و اینان به اشموئیل گفتند که برای ما پادشاهی برگزین (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۱۰).

نیاز به رهبری در جهاد و مبارزه امری بدیهی است، زیرا کارها بدون رهبری سامان نمی‌پذیرد. به تعبیر امیر بیان علی (علیه السلام) در پاسخ شعار خوارج «لا حکم الا لله» فرمود: سخنی است حق که از آن، اراده باطل کردند، درست است که حکم جز از آن خدا نیست، لیکن مردم هم نیاز به حاکمی دارند که یا نیکوکردار است یا تبهکار و در حکومت او مرد با ایمان، وظیفه خود را به انجام می‌رسانند و کافر نیز بهره خود می‌برد، تا آن‌گاه که وعده حق سر رسد. «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ يَعْملُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ...» (نهج البلاغه، کلام ۴۰).

۴.۵. معیار گزینش رهبری الهی

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»

اشموئیل در پاسخ اعتراض بنی اسرائیل فرمود: نخست: اینکه این گزینش خداوند حکیم است. دوم اینکه شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده‌اید، نسب عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست، رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه‌ای را که در رأس آن است، تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا درآورد، با علم و تدبیر، نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند. در این آیه، گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدم داشته شده، زیرا شرط اول، علم و آگاهی است. سپس می‌افزاید: «خداوند ملک خود را به هر کس بخواهد می‌بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۳۸).

همچنین از آیات فوق استفاده می‌شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است، اوست که شایستگی‌ها را تشخیص می‌دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند، امامت را در آنجا قرار می‌دهد و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می‌دهد و این همان چیزی است که علمای شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می‌کنند.

در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت علی (علیه السلام) به این داستان استناد شده است، که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةً لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْخِلَافَةَ وَالْإِمْرَةَ مِنْ بَعْدِ الْأَنْبِيَاءِ فِي أَغْقَابِهِمْ وَأَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَقَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ بِاصْطِفَائِهِ إِيَّاهُ وَزِيَادَةَ بَسْطَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ - فَهَلْ تَجِدُونَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بَنِي أُمِّيَّةَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَزَادَ مُعَاوِيَةَ عَلَى بَسْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۷۳).

۵.۵. اتمام حجت با معاندان

پیامبر بنی اسرائیل که از وضع آنان نگران بود و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی‌دید، به آنها گفت: «اگر دستور پیکار به شما داده شود شاید (سرپیچی کنید و) در راه خدا پیکار نکنید».

«قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا»

«عسی» از افعال مقاربه و برای ترجی و امید است، چه نسبت به امر مکروه باشد یا نسبت به امر مطلوب مانند آیه شریفه «عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئاً و هو شر لکم» (بقره: ۲۱۶) که در محل بحث ما، امر نامطلوب، مخالفت با جهاد است، یعنی آیا تصور نمی‌رود که اگر بر شما قتال واجب شود، مخالفت کنید، چنانچه سایر اوامر الهی را مخالفت کردید.

در این آیه پیامبر ضمن اظهار نگرانی از آنها بیعت و عهد و پیمان می‌گیرد که وسط راه فرمانده خویش را تنها نگذارند و دنبال شکم‌بارگی نروند و راه عافیت در پیش نگیرند.

۶.۵. مبارزه با ظلم و فساد

«قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا»

آنها گفتند چگونه ممکن است ما از جهاد سر باز زنیم و از انجام وظیفه دریغ کنیم، در حالی که دشمن، ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمین‌های ما را اشغال نموده و فرزندان ما را از ما گرفته و بین ما و آنها جدایی انداخته و به اسارت برده است.

در این فقره فلسفه اصلی «مشروعیت و ضرورت جهاد» به روشنی بیان شده است، زیرا ملتی که خانه و کاشانه آنها بر باد رفته و نسلشان هم به اسارت باشند، دلیل جهاد و مبارزه در درون قلب مجروحشان و تن خسته و آینده تاریکشان نهفته است. به تعبیر قرآن به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج: ۳۹). بر این اساس ظلم و ستم موجب ریشه‌کن شدن ظالمان است. «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (انعام: ۴۵) و موجب هلاکت امت‌ها است و چه بسا امت‌های پیش از شما را، هنگامی که ظلم کردند، هلاک کردیم «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» (یونس: ۱۳).

و تکیه کردن بر آنان هم موجب دامنگیر شدن آتش ستمگران به دامن‌هایتان خواهد شد: و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (هود: ۱۱۳).

این خانه‌های آنهاست که به دلیل ظلم و ستمشان خالی مانده و در این، نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند: «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (نمل: ۵۲). چه زیبا فرمود پیامبر رحمت محمد (ﷺ): با رعایای خویش نیکی کنید که اسیرتان هستند، حکومت عدلی که با کفر آمیخته باشد، باقی می‌ماند ولی حکومت ظلم آمیخته با ایمان، باقی نمی‌ماند: «قَالَ ﷺ أَحْسِنُوا إِلَى رَعِيَّتِكُمْ فَإِنَّهَا أُسَارَاكُمْ وَقِيلَ الْمَلِكُ يَبْقَى بِالْعَدْلِ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى الْجَوْرُ مَعَ الْإِيمَانِ»: (شعیری، ۱۴۰۵: ۱۱۹).

در جای دیگری می‌فرماید: «وَلَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» و اگر خداوند پاره‌ای از مردم را به پاره دیگر دفع نمی‌کرد، هر آینه زمین را فساد و تباهی می‌گرفت.

زیرا از روزی که یکی از پسران آدم، دیگری را کشت، جنگ و خونریزی، سستی طبیعی در بین خلق گردید و جنگ با آنچه از زیان و خطر در بر دارد، خالی از نفع و خیر نیست، چه اگر بعضی به بعض دیگر از بین نرود، جماعتی بر جماعتی مسلط می‌شوند و زمین را فساد فرا می‌گیرد و جور و ستم تعمیم می‌یابد و اماکن عبادت که در آن نام خدا یاد می‌شود، به خرابی می‌پیوندد و هرج و مرج پیش می‌آید. و لکن خداوند نسبت به جهانیان، صاحب فضل و احسان است (و نعمت دین و دنیا را از آنان دریغ نمی‌دارد).

از آیه شریفه دو مطلب استفاده شود:

مطلب اول: تمامی افعال صادره انسانی، اثر دارد. بنابراین ایمان و طاعت، آثار خیر و برکت و وسعت دارد و همچنین کفر و فسق و فجور، منشأ شر و فساد و نحوست و نکبت دارد و خدای تعالی اگر نحوست و نکبت فساق و فجار را به وسیله طاعت و عبادت اخیار و ابرار، دفع نفرماید، هر آینه، زشتی افعال کافران، زمین را فاسد می‌گرداند. احادیث بسیار

در این زمینه وارد شده است از جمله حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده‌اند: حق تعالی به جهت میمنت و برکت مرد نیکوکار، عذاب را از فاجر روزگار باز می‌دارد «یدافع الله بالبر عن الفاجر» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۵۷).

و نیز از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است: خداوند به برکت نمازگزاران شیعه، از بی‌نمازان دفع عذاب نموده که اگر جمع شوند بر ترک نماز، هلاک می‌شدند و همین‌طور اهل زکات و حج، دفع بلا از تارکان زکات و حج می‌کنند و گرنه در صورت ترک همگان، همه هلاک می‌شدند (کافی، ج ۲: ۴۵۱، ح ۱).

مطلب دوم: پس از ثبوت آنکه اعمال، منشأ آثار است، ثابت می‌شود که وجود اخیار و ابرار سبب برکت و رحمت است، و بالعکس فساق فجار نیز موجب سلب برکت و رحمت، و در این زمینه نیز احادیث بسیار وارد است. از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود: نمی‌رسد به شهری عذاب و حال آنکه در آن شهر هفت نفر مؤمن باشند: «لا یصیب قریة عذاب و فیها سبعة من المؤمنین» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۵۱، ح ۲).

بنابراین یکی از سنت‌های الهی را که حاکم بر تاریخ است و در جریان طالوت و جالوت نیز به‌خوبی روشن شد، این است که خداوند همواره به‌وسیله بعضی از مردم، شر و فساد بعضی دیگر از مردم جلوگیری می‌کند و چون جمعیت و گروه فاسدی به قدرت رسیدند و موجب فساد و تباهی در جامعه بشری شدند، خداوند گروهی دیگر را بر می‌انگیزد تا در مقابل آن گروه ایستادگی کنند و آنها را از بین ببرند و جامعه را از شر آنها آسوده کنند و این نوع تضاد و تقابل میان نیروهای فعال جامعه است، البته ممکن است همین گروه نیز دست به فساد بزنند که گروه جدیدی در مقابل آنها قرار خواهد گرفت و اگر چنین نباشد، مسلم است که روی زمین را فساد در بر می‌گیرد.

در آیه دیگری همین مطلب را با تعبیر دیگری بیان می‌کند:

وَلَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ (حج: ۴۰) و اگر خداوند برخی از مردم را با برخی دیگر

دفع نمی‌کرد، هر آینه دیرها و کلیساها و کنش‌ها و مسجدها که در آنها نام خدا بسیار یاد می‌شود، ویران می‌گردید و البته خداوند کسانی را که او را یاری کنند، یاری می‌کند. این آیه به خوبی روشن می‌کند که این رویارویی، میان نیروهایی مؤمن به خدا از یک سو و نیروهای کافر و مفسد از سوی دیگر است و نیروهای مؤمن همواره باید در مقابل کافران مبارزه کنند و گرنه معبدهای آنها ویران خواهد شد و مظاهر توحید از میان خواهد رفت.

۷.۵. غلبه نیروی معنوی بر قلت عدد مجاهدان

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران آگاه است.

مردمی که خوی ستم‌پذیری و ستم‌پیشگی گرفته‌اند و پیوسته با هم در حال ستیزند، آن وحدت و نیروی معنوی را ندارند تا در برابر دشمن خارجی بایستند، براین اساس، چون جهاد بر آنها واجب شد، اعراض و مخالفت کردند، جز عده قلیلی از آنها که در حدیث مروی از ابن بابویه شصت هزار نفر بودند. «قال: كان القليل ستين ألفا» و در روایت دیگر «۳۱۳ نفر» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۵۰۵).

این آیه با توجه به اینکه حرف «فاء» در اول آن است، فرع و نتیجه گفتار پیامبر آن قوم است که پرسید: «هَلْ عَسَيْتُمْ...» و جواب قوم که گفتند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ»، واقع شده است، و جمله: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»، دلالت دارد بر اینکه پرسش پیامبرشان که پرسید: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا» ناشی از وحی خدای سبحان بوده است و معلوم می‌شود خدای تعالی به او خبر داده که اینها فردا که صاحب فرمانده شدند، از او اطاعت نخواهند کرد و فرار خواهند نمود و گرنه معنا ندارد ابتدا چنین سؤالی را پیش بکشد (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۲۸۶).

با توجه به تحلیل علامه، گروه قاعدین در میدان جنگ، بیشتر همان اشراف و ملاءهای مرفه بی درد هستند که اهل حرف و ادعای بنی اسرائیلی هستند، ولی همین که تنور جنگ گرم شد، از صحنه دور می‌شوند.

«قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا بِاللَّهِ كَمَ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (هنگامی که آنها (لشکر طالوت و بنی اسرائیل) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فرو ریز، گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

از این آیه نیز معلوم می‌شود که تنها همین گروه اندک بودند که بالاخره حاضر به جنگ شدند و با اتکای به خدا در راه پیشرفت مقاصد خود کوشیدند و از آن همه لشکر انبوه طالوت که در آغاز امر گرد او جمع شدند، واهمه نکردند و خداوند هم نظر به وعده‌ای که داده بود، وفا کرد و نشان داد که چگونه میراث موسی و هارون (علیهم‌السلام) را به وسیله طالوت بین یهود باز خواهد گرداند و اگرچه یهود همچنان به بهانه‌جویی خود ادامه خواهند داد، بالاخره اگر مشیت خداوند بر کاری تعلق گیرد وقوع آن، چون و چرا ندارد.

پیامی که از این آیه باید گرفت، این است که شعار فوق «کم من فئه» را هر زبانی نمی‌تواند بر زبان جاری کند، انسان‌های شکم‌بارۀ پرمدعای فرصت‌طلب بهانه‌جوی «بنی اسرائیلی»، به لقای الهی امید ندارند تا به‌عنوان «لقاء الله» قدم به میدان جنگ گذارند و از مرگ هراس نداشته باشند. بلکه مصداق کامل تعبیر فوق از آن انسان کامل، و «امام» آزاده‌ایست که، همه هستی و حیثیت و خانواده خویش را برداشته و برای تن به ذلت ندادن، آواره بیابان شدند و در برابر بی‌وفایی کوفیان فرمود: **ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ فَقَالَ النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ** (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۳۸۳).

۸.۵. امتحان الهی و شناخت افراد با اخلاص

شهید مطهری درباره آزمایش‌های الهی می‌نویسد: «یکی از چیزهایی که به حسب ظاهر به نظر می‌رسد بد است و در باطن خوب است آزمایش‌های الهی است وقتی اجتماع آرام است انسان همه مردم را یکرنگ و مانند هم می‌بیند... تا اینکه یک حادثه تندی به قرآن یک امتحانی پیش می‌آید. یک وقت انسان می‌بیند که گویی مردم غربال می‌شوند... به اصطلاح امروز صفاها از همدیگر جدا می‌شود. از یک نظر خیلی اسباب تأسف است. ولی از نظر افراد دقیق و باریک‌بین باید گفت خوب شد که صفاها از همدیگر جدا شد» (مطهری، بی‌تا، ج ۳: ۵۱ و ۵۲).

در داستان طالوت و جالوت نیز این امتحان الهی در مورد پیروان طالوت صورت گرفت. آیه شریفه «فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ» از بی‌وفایی یهود حکایت می‌کند، که پس از اینکه به‌طور معجزه‌آسایی تابوت و ودائع دیگر آن، به وسیله طالوت در دسترس یهود قرار گرفت و اطمینان پیدا کردند که دیگر فتح و پیروزی با آنها خواهد بود، معذک موقعی که لشکر طالوت از کنار نهر عبور می‌کرد، نتوانستند از عهده آزمایش برآیند. زیرا طالوت اعلام کرد که در مسیر ما به میدان جنگ نهری قرار دارد که وسیله آزمایش خواهد بود، مبادا کسی از آب آن بیاشامد و سیراب شود. اما با وجود این و با تمام این حجت‌ها مردم سه فرقه شدند، گروهی از آب نهر آنقدر آشامیدند که سیر شدند و گروهی که نوشیدند، ولی نه به قصد سیر شدن و تنها گروه سوم بودند که تخلف نکردند و اصلاً آب نخوردند و در اینجا عده‌ای از لشکریان جدا شده و به نام ستمکار از اطراف طالوت پراکنده شدند و تنها گروه‌های دوم و سوم بودند که همراه طالوت به جنگ رفتند.

بر اساس روایات اکثریت مردودان آزمون الهی، آمارشان به شصت هزار نفر رسید «کانوا ستین ألفاً» و آمار گروه اندک اقلیت هم به «۳۱۳ نفر» رسید (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۴۸).

چنانکه از آیه «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَطَاقَةٌ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» بر می‌آید، انسان‌های شکم‌پرستی که نه توان گرسنگی و تشنگی دارند، و از طرفی هم سودای ریاست و فرماندهی هم دارند، در میدان جنگ با جالوت جز کناره‌گیری و اعلان عدم توان جنگ را ندارند و این عبرت بزرگی است برای تحلیل‌گران تاریخ و جامعه‌شناسان و سیاستمداران که مبدا نیروهای مخلص را از دست بدهند و فریب سخنان متکبرانه توخالی اشراف را نخورند، که این گروه قابل اعتماد نیستند.

آنچه در این مقام مهم بوده، این است که دنیا «عبرت‌کده» است و نه «عشرت‌کده»: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف: ۱۱۱). روحیه اشرافی‌گری و لغزش‌های آنان نه از آن دیروز است و نه حتی امروز، بلکه جریان تاریخ است، چه بسا «مبارزان مخلص دیروز» که به مال و جاه رسیدند، دچار اشرافی‌گری شوند و به مصداق اکمل «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» مبدل شوند، و حال و هوایشان هم مصداق بارز «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» شود.

اگر مسیر «فَشَرِّبُوا مِنْهُ» در جامعه طی شود آینده، جامعه‌ای خواهد بود با ایرادهای بنی‌اسرائیلی و به دنبالش، شعار «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» و آنگاه، شعار «كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» شعار عقب‌ماندگی و ارتجاع و واپسگرایی خواهد شد!

۹.۵. ولایت‌مداری در جهاد

انبیا و ائمه اطهار از ولایت تکوینی و تشریحی برخوردار هستند. از این‌رو، ایشان واسطه فیض الهی در عالم هستند و سامان یافتن امور دنیا و آخرت انسان‌ها، جز از طریق تمسک به ایشان در تمامی امور میسر نخواهد بود. ولی خدا بر تمامی رخدادهای عالم هستی تسلط داشته و هیچ اتفاقی از نظر او پنهان نخواهد ماند و جز به اراده او تحولی در عالم رخ نخواهد داد (صفار، ۱۴۰۴: ۴۰۸). به لحاظ تشریحی نیز ولی الهی، قطب و

محور انتظام امور تشریحی عالم بوده و سامان یافتن امور تشریحی عالم، جز از طریق ایشان، که مرتبط با وحی و برخوردار از عصمت است، ممکن نخواهد بود. (بحرانی، ۱۳۲۰، ج ۱: ۳۱۳).

در داستان طالوت و جالوت نیز طبق آیه «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيْ وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّيْ إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» پیروی از حاکمیت طالوت و قبول ولایت او، یکی از شروط پیروزی در میدان نبرد بود و سختی طی کردن بیابان‌ها و مسافت‌های طولانی و تحمل گرسنگی و تشنگی، نشان از این دارد که ولایت‌مداری، به آسانی تحقق نمی‌یابد. در این داستان نیز آنان که با رسیدن به نهر، صف و انضباط را بر هم زدند و به نهر روی آوردند و از آن سیر نوشیدند، از صفات و شخصیت او بهره‌ای نداشتند و فاقد قابلیت هم‌قدمی و هماهنگی با او بودند.

۱۰۰۵. همواره به یاد خدا بودن

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» کلمه «بروز» به معنای آشکار شدن است، و به همین دلیل بیرون شدن هم‌آورد از لشکر دشمن و مبارزه طلب کردن او را «براز» می‌گویند، و کلمه «افراغ» که فعل امر «افراغ»، مشتق از آن است، به معنای ریخته‌گری است، یعنی فلز آب شده‌ای را در قالب بریزند و منظور از آن در اینجا این است که خدای تعالی صبر را در دل آنان و به قدر ظرفیت دل‌هایشان بریزد. پس در حقیقت این تعبیر، استعاره از کنایه لطیفی است، و همچنین «ثبیت اقدام»، کنایه است از اینکه ایشان را در جهاد ثابت قدم کند تا فرار نکنند.

«وَتَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» و همین شرط دعا و استجاب است. چنانکه برای رسیدن به هر مطلوب و دفع هر مکروه، باید اسباب و مقدمات عادی آن فراهم شود، آن‌گاه برای تأثیر شرایط که از اختیار انسان خارج است، دعا و امید اجابت می‌باید. این سیره پیامبران و پیروان و سیره رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها و حوادث بوده و همین مسیر اذن خداست:

آری هنگامی که توکل و اعتماد به خدا شد و انسان از همه جا قطع امید کرد، در آن صورت است که معنویت کار خود را خواهد کرد. چنانکه می‌فرماید: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

در حقیقت طالوت و سپاه او سه چیز طلب کردند:

نخست: صبر و استقامت؛

دوم: تقاضای ثبات قدم و استواری در راه، در واقع دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است؛

سوم: تقاضای پیروزی بر کافران که نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است. بنابراین، مهم‌ترین رمز پیروزی در جهاد، همواره به یاد خدا بودن و طلب یاری از اوست.

۶. نتیجه‌گیری

چنانکه بیان شد، داستان طالوت و جالوت الگوی کاملی در تبیین فلسفه جهاد است. چنانکه بیان شد، بر اساس این آیات، جهاد بدون رهبری امکان ندارد. اما همان‌گونه که در این داستان بیان شد، گرچه در آغاز، ملأها، «اشراف و بزرگان»، به فکر مبارزه می‌افتند و به پیامبران (علیهم‌السلام) مراجعه می‌کنند، لیکن مراجعه آنها تنها برای پر کردن و جبران خلأ مشروعیت است. علاوه بر این، هدف از جهاد نیز باید مشخص باشد که مهم‌ترین آنها دلیل جهاد و مبارزه برای دفع ظلم و فساد است و اگرچه مجاهدان در میدان عمل در اقلیت هستند، لیکن با تعیین رهبری الهی که به‌دست خداوند صورت می‌گیرد، معیار ارزشی حکومت در نزد اشراف، که همان سرمایه و اشرافیت است، فرو می‌ریزد و حاکمیت مطلقه الهی جایگزین آن می‌شود و آنچه اقلیت مقبول را به پیروزی می‌رساند، توکل و تکیه بر وعده‌های الهی و درخواست صبر و مقاومت از خداست. چرا که در این راه، امدادهای غیبی پشت سر مجاهدان است.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول.
۲. بحرانی، ابن میثم (۱۳۲۰)، *شرح نهج البلاغه بیروت*، دارالثقلین، چاپ اول.
۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ش)، *تفسیر اثنا عشری*، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول.
۴. حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان*، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، کتابفروشی لطفی، چاپ اول.
۵. جوادی، حاج سید، احمد صدر، و بهاء الدین خرمشاهی و کامران فانی (۱۳۸۳)، *دایره المعارف تشیع*، تهران، نشر شهید سعید محبی.
۶. راغب اصفهانی (۱۳۷۴)، *مفردات*، تهران، مرتضوی، چاپ دوم.
۷. شبستری، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *اعلام قرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۸. شعیری، تاج الدین (۱۴۰۵ق)، *جامع الأخبار*، قم، انتشارات رضی، چاپ اول.
۹. صبحی، صالح (۱۳۶۱ش)، *مباحثی در علوم قرآن*، ترجمه، محمد علی فشارکی، چاپ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۰. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، چاپ دوم.
۱۱. طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲ش)، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۳ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، موسسه الاعلمی، بیروت.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی طبرسی (۱۴۰۳ق)، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد، انتشارات مرتضی، چاپ اول.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۵. طبیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلام، تهران، چاپ دوم.
۱۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۱۷. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، *کتاب التفسیر*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه.
۱۸. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم.
۱۹. کلینی (۱۳۶۲ش)، *الکافی*، تهران، اسلامیه، چاپ دوم.
۲۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *سیری در سیره نبوی*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۲۲. _____ (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، جامعه و تاریخ، ج ۲، تهران، انتشارات صدرا.
۲۳. _____ (بی تا)، *آشنایی با قرآن*، قم، انتشارات اسلامی.
۲۴. _____ (۱۳۷۹)، *جهاد*، تهران، انتشارات صدرا.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول.
۲۶. نجفی، شیخ محمدحسن (۱۹۸۱)، *جوهر الکلام*، تحقیق شیخ علی آخوندی، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت.
۲۷. هاکس، مستر (۱۹۲۸م)، *قاموس کتاب مقدس*، بیروت، بی نا.